

# بحران در مرد

که دیگر مردمشناسی علمی بدون موضوع است. زیرا همین اختلاف شکلها [در نحوه زندگی مردمان] که از لحاظ نظری انگیزه توجه روزافزون مردمشناسی به مردمان ابتدایی است، از لحاظ عملی سبب از بین رفتن این اختلاف شکل می‌شود.

بهرتر است مثالهایی بزنیم. گینه جدید، با چند میلیون مردم قبیله‌ای آن، که در مقابل محیط نامساعد و دشمنانه‌اش حمایت شده، بخوبی می‌تواند آخرین جایگاه مقدس و بزرگ جامعه ابتدایی بر روی زمین به شمار رود. ولی تمدن چندان تجاوز سریعی را نسبت به این حریم آغاز کرده است که ۶۰،۰۰۰ نفر ساکنان کوهستانهای مرکزی آن، که همین بیست سال پیش از این کسی از آنان خبری نداشت، اکنون در کارهای راهسازی شرکت

در جهان درم تنیده امروز، از کنار شاخه‌های آمازون گرفته تا کوه‌های گینه جدید، روضه‌های سنتی زندگی در حال دگرگونی است.

جایگاه مهمی که مردمشناسی اجتماعی در طرز تفکر معاصر دارد، ممکن است به نظر بسیاری از مردم محال‌نما باشد. مردمشناسی علمی است که بسیار رایج و مورد توجه است؛ گواه آن نه تنها رواج فراوان فیلمها و کتابهایی است که درباره مسافرت و جهانگردی نوشته شده، بلکه نیز علاقه فراوانی که توده مردم درس خواننده به کتابهای مردمشناسی نشان می‌دهند حکایت از این توجه عمومی دارد.

امروز، هیچ بخشی از نژاد بشری، هر اندازه هم دور افتاده و عقبمانده به نظر برسد نیست که به صورت مستقیم یا غیرمستقیم ارتباط با دیگران نداشته، و احساسات و خواستها و آرزوها و ترسهای مردم آن در ایمنی و پیشرفت و حتی هستی کسانی که زمانی پیشرفت مادی مایه بیدایش احساس برتری در آنان شده بود، تأثیری برجای نگذاشته باشد.

حتی اگر هم خواسته باشیم، دیگر نمی‌توانیم، با بی‌اعتنایی، خود را نسبت به وجود شکارچیان سرآدمیزاد در گینه جدید بیخبر نشان دهیم یا شانه‌های خود را با شنیدن اخبار ایشان بالا بیندازیم، به این دلیل ساده که آنان به ما توجه دارند. و هر اندازه هم که این امر ممکن است شگفت‌انگیز به نظر برسد، نتیجه تماس ما با آنان بدین معنی است که هم ما و هم ایشان اکنون جزئی از جهان یگانه هستیم، و مدت درازی نخواهد گذشت که همه جزئی از یک تمدن شویم.

تمدنهایی همچون مسیحیت و اسلام و یهوداییگری، در ضمن گسترش در جهان، (به حق یا به ناحق) چنان احساس می‌کنند که به اوج ترقی خود رسیده‌اند، و در مقیاسی دیگر، تمدن فئودرانه که سبب قرار گرفتن آن تمدنها در یکدیگر شده، همه را با راههای آن زندگی «ابتدایی» و تفکر «ابتدایی» و رفتار «ابتدایی» آشنا و مأنوس کرده است - راههایی که همیشه موضوع پژوهش مردمشناسی بوده است. بدون آنکه خود توجه داشته باشیم، راههای «ابتدایی» در کار آن است که این تمدنها را از درون دگرگون سازد.

چنین نیست که اقوام ابتدایی یا کهن بسادگی از میان بروند و بر جای آن یک خلأ باقی بماند. آنها حاصل می‌شوند و با سرعت کم یا زیاد به صورت جزئی از تمدنی درمی‌آیند که آنها را احاطه کرده است، و در این صورت است که این تمدن کلیت و جهانشمولی بیشتری پیدا می‌کند.

بنابراین، اقوام ابتدایی، با گذشتن هر روز، به جای آنکه از اهمیتشان برای ما کاسته شود، بیشتر مورد توجه ما قرار می‌گیرند. به عنوان مثال، تمدن بزرگی که مغربزمین از داشتن آن به خود می‌بالد و در همه ربع مسکون زمین ریشه دوآینده، در همه جا به عنوان یک تمدن «دورگه» تجلی می‌کند. بسیاری از عناصر مادی و معنوی بیگانه در جویبار آن جذب شده و به صورت جزئی از آن درآمده است.

نتیجه آنکه مسائل مردمشناسی از اینک فقط موضوع بحث متخصصان این علم بوده و به دانشمندان و پویندگان اختصاص داشته باشد فراتر رفته و به صورت مستقیم و بیواسطه با هر یک از ما ارتباط پیدا کرده است.

پس محال‌نمایی در کجا قرار دارد؟ در حقیقت، تا وقتی که مردمشناسی به طور عمده با تحقیق در احوال اقوام «ابتدایی» سر و کار دارد، محال‌نمایی دو جانبه‌ای در کار است. در آن لحظه که عامه مردم ارزش واقعی خود را بازشناسند، می‌توانیم بپرسیم که آیا به نقطه‌ای نرسیده‌ایم

نوشته‌ها چندان اهمیت حیاتی داشت که گم شدن یا محفوظ ماندن آنها را با ویرانی یا دوام یافتن جهان یکی می‌شمرند.

در واقع، برای اطمینان حاصل کردن از اینکه جهان به هستی خود ادامه خواهد داد، و اینکه از دست رفتن وسایل انتقال اخبار به پایان زندگی آنان و به ویرانی جهان نخواهد انجامید، اقوام باستانی تاهوآهنوز با یکدیگر انجمن می‌کنند تا معرفت قدیم و شکل محفوظ نگاهداشتن گذشته و زندگی و جوهر قوم خود را بار دیگر اختراع یا آن را از نو اکتشاف کنند.

آنها به شکل و راههای مختلف ثبت گذشته، و بنا بر این به تنوع بینهایت آن کاری ندارند، بلکه به نفس عمل ثبت کردن کار دارند تا مگر یادآوری آن روشنی بخش جهان شود و به جهان آینده از خدایان و تعارضها و شکها انسجام بخشد.

سپس شمار سرنوشته‌ها را اختراع کردند،

و سالنامه‌ها و شمار سالها،

و کتاب روایاها را؛

و با گذشت زمان

آنها توالی و جریان حوادث را ثبت کردند،

در زیر خداوندگاری توتلکاها،

خداوندگاری تپانکاها،

خداوندگاری مکزیکاها،

و همه خداوندگاریهای چیچیمیکاها.

و این یک دلیل - نه چندان غیرمتحمل - برای کمیابی متنها و فرآوانی نوشته‌های تاهوایی است. فتح اسپانیاییان به گونه‌گونگی نظامهای انتقال فرهنگ بومی امریکایی پایان داد.

در پرده آخر تراژدی مکزیکی، مبلغان مسیحی دین و راه تفکر بومیان را مورد حمله قرار دادند، و در همین زمان بود که یکی از سران قبایل بومی که از حمله به آداب و عادات و معتقدات عزیز نیاکان خود رنجیده خاطر شده بود «با ادب و نزاکت» لب به اعتراض گشود. دفاع کردن از نیاکان به او اختصاص ندارد، چه هنوز بازماندگانی از ایشان زنده‌اند:

کسانی که اوراق پر سر و صدای نسخه‌های خطی را ورق می‌زنند،

کسانی که مرکبهای سیاه و سرخ و نقاشیها را در اختیار خود دارند،

آنان ما را هدایت و رهبری می‌کنند، و راه را به ما نشان میدهند.

آنان گذشت سال را تنظیم می‌کنند،

و این که چگونه بگذرد،

و گزارش روزها

و هریک از ماههای بیست روزه را؛

این است کار آنان،

و سخن گفتن از خدایان برعهده ایشان است.

موجزتر از این توصیفی از طرز تصور بومیان امریکا و تنهایی و اندوهناکی و درماندگی یک ملت حیران و بی‌سرپرست نمی‌توان یافت.

دسامبر ۱۹۷۲

میگل آنخل آستور یاس Miguel Angel Asturias (۱۸۹۹ - ۱۹۷۲)، از مردم گواتمالا، یکی از بزرگترین رمان‌نویسان نوین به زبان اسپانیایی است. در ۱۹۶۷ جایزه نوبل در ادبیات نصیب او شد. سه تا از رمانهای برجسته وی به زبان انگلیسی ترجمه شده است: رئیس جمهور (۱۹۶۳)، مولانا و آقای مگس (۱۹۷۰)، و پاپ سبز (۱۹۷۱).

# مشناسی امروز

نوشته کلود لوی - اشتراوس

پیشرفت مکانیکی جهان و رشد و تکامل رسانه‌های گروهی - خواه کسی بر آن تأسف بخورد یا از آن شادمان شود یا تنها همچون واقعیت موجود به آن بنگرد - چنان به نظر نمی‌رسد که ما را به این پایان برساند. و تا زمانی که راه‌های اندیشیدن و به کار برخاستن بعضی از انسانها مسائلی برای دیگر انسانها پیش بیاورد، مجال تفکر کردن درباره این اختلافات وجود دارد، و این تفکر که پیوسته در حال تجدید است قلمرو پایدار مردمشناسی را تشکیل می‌دهد.

نوامبر ۱۹۶۱

کلود لوی - اشتراوس Claude Levi-Strauss. مردمشناسی فرانسوی که از ۱۹۵۹ تا ۱۹۸۲ استاد مردمشناسی اجتماعی در کولژ دو فرانس پاریس بود. کارهای وی به صورتی وسیع در نسوزی روشناختی و شناختشناختی علوم انسانی، مخصوصاً از طریق به کار بردن تحلیل ساختاری در نژادشناسی، سهیم بوده است. از جمله آثار بسیار شناخته شده اوست: مدار گانه‌های غمناک (۱۹۵۵)، مردمشناسی ساختاری (۱۹۵۸)، و اندیشه وحشی (۱۹۶۲). در ۱۹۸۵ کتاب خانه کوزه‌گر حسود را منتشر کرد.

چه کسی می‌داند که معارضه میان نسلهای کهنه و نو، که بسیاری از کشورها با آن روبه‌رو هستند، بهایی نیست که می‌بایستی برای یکنواخت شدن فرهنگ اجتماعی و مادی خود پردازیم؟ این گونه پدیده‌ها بیمارگونه می‌نماید، ولی خصوصیت مردمشناسی از آن زمان که به وجود آمده، پیوسته عبارت از تعبیر و تفسیر آنها و داخل کردن رفتارهایی از انسانها در قلمرو انسانیت و تعقل بوده است که برای انسانهای دیگر ناپذیرفتنی و نامفهوم به نظر می‌رسند.

در هر دوره، مردمشناسی از این راه در وسعت بخشیدن به طرز تصور غالب و تنگ‌نظرانه مردمان نسبت به آنچه انسانی به نظر می‌رسد، شرکت داشته است. برای مجسم ساختن زوال مردمشناسی، باید حالتی از تمدن را در نظر بگیریم که در آن، مردمان در هر گوشه زمین که زندگی می‌کنند، و به هر گونه که تربیت شده باشند، و با هر حرفه‌ای که زندگی خود را تأمین می‌کنند، و با هر اندازه عمر و هر گونه باور و مهر و کین، تا اعماق خودآگاهی خویش برای دیگران قابل شناختن باشند.

می‌کنند، و در حال حاضر دیدن علامتهای کنار راه در جنگلی اکتشاف نشده همچون یک امر نادر به نظر نمی‌رسد.

تمدن باختری در ضمن آنکه با گذشتن هر روز پیچیده‌تر می‌شود و در سراسر زمین گسترش می‌یابد، به آن آغاز کرده است که نشانه‌هایی از تفاوت‌های عظیمی را نشان دهد که مردمشناسی تحقیق در آنها را موضوع بحث خود قرار داده است، ولی پیش از این چنین کاری را تنها از راه مقایسه فرهنگهای نامشابه و جدا از یکدیگر می‌توانست به انجام برساند.

شک نیست که وظیفه دایمی مردمشناسی در همین جا قرار گرفته است. چه اگر - آن طور که مردمشناسان می‌گویند یک «تنوع و اختلاف معقول» وجود دارد که به نظر آنان شرط ثابت و دایمی رشد بشری است، در آن صورت می‌بایستی مطمئن باشیم که تفاوت‌های موجود میان جامعه‌ها و گروه‌های داخل در این جامعه‌ها هرگز از بین نمی‌رود مگر برای آنکه به صورتهایی دیگر دوباره بپوشد و به وجود آید.

